

دوفصل نامه علمی - ترویجی سیره پژوهی اهل بیت علیهم السلام
سال پنجم، شماره هشتم، بهار و تابستان ۱۳۹۸
صفحات ۴۱ - ۵۷

میزان بهره‌مندی عباسیان از جایگاه علویان در دستیابی به خلافت

محمد حسن بیگی^۱

چکیده

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله جامعه اسلامی به سه گروه تقسیم شد: مهاجران که عمدتاً خواهان خلافت ابوبکر شدند، انصار که خواستار خلافت سعد بن عباده بودند و طرفداران خلافت امام علی علیه السلام. در این میان، عباس و چهار پسرش در گروه سوم جای داشتند و از خلافت امام علی علیه السلام حمایت می‌کردند. نزدیکی عباسیان به علویان تقریباً در سراسر سده نخست هجری ادامه داشت. در آغاز قیام عباسیان در حدود ۱۰۰ هجری، آنها زیرکانه، بسیاری از الگوهای تبلیغی علویان را به کار گرفتند. عباسیان که مدعی جانشینی از سوی ابوهاشم نوه امام علی علیه السلام بودند، با هوشیاری توانستند از دیگر رقبای خود پیشی بگیرند. سؤال اصلی پژوهش آن است که عباسیان در قیام خود چگونه از شعائر شیعی بهره گرفته و از حمایت شیعیان استفاده کردند؟ در این مقاله چگونگی رابطه بنی عباس با شیعیان پیش از دستیابی به قدرت و همچنین استفاده ابزاری آنها از الگوها و روش‌های شیعیان در راستای تقویت قیامشان مورد بازخوانی و تحلیل قرار گرفته است تا نشان دهد عباسیان چه مقدار از این الگوها بهره بردند تا از طرفداری شیعیان برخوردار شوند.

کلیدواژه‌ها: تشیع، خلافت، عباسیان، علویان، قیام عباسی.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه اراک. mohaamad.beigi@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۸/۴/۲۲

تاریخ دریافت: ۹۸/۲/۱۲

درآمد

دعوت عباسی از حدود سال ۱۰۰ همزمان با خلافت عمر بن عبدالعزیز اموی آغاز و در سال ۱۳۲ به پیروزی رسید. آنها در حدود سی و دو سال از آغاز قیام تا هنگام پیروزی، از اندیشه گروه‌های گوناگون، بهره بردند، اما سرانجام بعد از پیروزی، همه متحدین سابق را یکی پس از دیگری از میان برداشتند. مسئله‌ای که این مقاله به دنبال پاسخ‌گویی به آن است چگونگی و میزان استفاده عباسیان از شعارها و شعائر شیعیان در هنگام قیام است؟ و این‌که تا چه حد می‌توان انقلاب عباسی را انقلابی همسو با آرمان‌های شیعیان دانست؟ عباسیان به خوبی با خواسته‌ها و آرمان‌های شیعیان آشنا بودند و آگاهانه در مسیری همسو با آن حرکت می‌کردند. البته در دوره مورد بحث، شیعه هیچ‌گاه سازمان‌یافتگی دوره بعد را نداشت و از این جهت باید گفت نگارنده به این موضوع واقف بوده و این واژه را متسامحانه درباره طرفداران سیاسی و اعتقادی علویان به کار برده است و گرنه در یک نگاه کلان، عباسیان خود برای دوره‌ای شیعه بوده‌اند و خود نیز شیعیانی داشته‌اند که آنان را «راوندیه» می‌خواندند. از این رو، بکارگیری اصطلاح «شیعه» نامی عام برای دوره مورد بحث است. پیش از ورود به بحث اذعان می‌شود که این اصطلاح در این مقاله به معنای طرفداران علویان به کار گرفته شده است و نه سایر گروه‌هایی که برای مثال طرفداران عباسیان بودند. این مقاله رویکرد توصیفی-تحلیلی داشته و با نگاه انتقادی تلاش دارد موضوع مذکور را با تکیه بر منابع عصر عباسی مورد تحلیل و بازخوانی قرار دهد.

بررسی مناسبات عباس با رسول الله ﷺ

عباس از قبیله بنی‌هاشم و عموی پیامبر ﷺ، فردی زیرک و موقعیت‌شناس بود. ظاهراً تا فتح مکه، اسلام نیاورده و یا پذیرش اسلام را پنهان کرده بود. او فردی میانه به شمار می‌رفت و هیچ‌گاه موضع قاطع و صریحی در برابر دو جریان اسلام و شرک اتخاذ نکرد. با این حال در دوره پایانی زندگی رسول الله ﷺ خود را به او نزدیک کرد و همواره به نزد پیامبر ﷺ آمد و شد داشت. او از پذیرش وصیت میراث‌داری حضرت محمد ﷺ خودداری کرد! آن‌گاه که رسول خدا در آستانه ارتحال، بنا به نقلی منسوب به امام صادق علیه السلام: «عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ اميرالمؤمنين علیه السلام را طلبید. پس به عباس فرمود که ای عموی محمد، میراث محمد را می‌گیری، و قرض او را ادا می‌کنی، و وعده‌های او را به زودی وفا می‌کنی؟ عَبَّاسُ درخواست حضرت را رد کرد و وصیتش را قبول نکرد، و عرض کرد: یا رسول الله، پدر و مادرم فدای تو باد،

من پیرم و عیال بسیاری دارم، و مالی ندارم یا مال کمی دارم، و چه کسی طاقت دارد حقوق تو را ادا کند و حال آن که تو با باد (که به کثرت سخاوت مشهور است)، معارضه داری» (کلینی، ۱۳۸۸: ۱/۷۵۳-۷۵۱).

رابطه عباس با رسول الله ﷺ مبهم بود. او نه مانند ابولهب دشمن پیامبر و نه همچون ابوطالب و حمزه یاور او بود. رویه‌ای که ویژگی همیشگی عباسیان در طول حیات سیاسی و مذهبی آنها بود. آنها همیشه مترصد موقعیتی بودند تا با سنجش اوضاع زمانی بیش‌ترین بهره را ببرند. با این وصف باید گفت هیچ‌گاه درباره اندیشه و مذهب عباسیان نمی‌توان قضاوت صریحی داشت؛ زیرا به طور کلی سیاست عباسیان خصوصاً در عصر خلافت، خودداری از ورود به عرصه منازعات فرقه‌ای در جهان اسلام بود.

مناسبات عباسیان با تشیع قبل از آغاز قیام عباسی

پس از انتخاب ابوبکر به خلافت، عباس و پسرانش به دفاع از خلافت امام علی علیه السلام برخاستند (طبری، ۱۳۷۵: ۴/۱۳۳۶)، با این حال عباس چندی بعد در بحث ارث‌خواهی حضرت زهرا علیها السلام از ابوبکر همگام با او خواهان میراث پیامبر صلی الله علیه و آله شد (خالدی، بی‌تا: ۶۰). حمایت عباس از امام علی علیه السلام بیشتر در چارچوب مناسبات قبیله‌ای جای داشت و کمتر اعتقادی بود، چراکه آنها خیلی زود از نزدیکان دستگاه خلافت ابوبکر و عمر شدند تا از آنان به عنوان ابزاری برای تضعیف امام علی علیه السلام استفاده کنند. عباس پیش از خلافت امام علی علیه السلام فوت کرد. زمانی که امام علیه السلام به خلافت رسید رابطه فرزندان عباس با او نزدیک‌تر شد و آنها همگی حامیان امام علی علیه السلام بودند و در خلافتش از کارگزاران او محسوب می‌شدند (ذهبی، ۱۴۰۷: ۳/۶۰۵). قثم بن عباس حاکم مکه و امیرالحاج، عبیدالله بریمن و عبدالله حاکم بصره و فضل مشاور نزدیک امام علی علیه السلام بودند (شریف رضی، ۱۳۷۸: نامه ۶۷؛ ابن‌خلدون، ۱۳۷۵: ۱/۷۱۸).

در خلال جنگ‌های امام علی علیه السلام نیز فرزندان عباس در کنار امام علیه السلام بودند. این همراهی با فراز و فرود همراه بود و در مواردی موجب خشم و گلایه امام علیه السلام از آنها می‌شد. قثم در برابر غارت یزید بن شجره در مکه با شک و تردید ایستادگی کرد و امام علی علیه السلام وقتی شک او را دید، خطاب به او فرمود: «زهار از این که مرتکب عملی شوی که نیازت به پوزش افتد» (شریف رضی، ۱۳۷۸: ۶۸۳). عبیدالله نیز یمن را در مقابل بسر بن اربط، دیگر غارتگر معاویه خالی کرد و گریخت (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲/۱۰۷؛ طبری، ۱۳۷۵: ۶/۲۶۷۶).

این حرکت آن قدر موجب ملال علی علیه السلام شد که بر فراز منبر این گونه آن را نکوهش کرد: «برای من جز کوفه قلمروی باقی نمانده است. تنها بست و گشاد کارهای کوفه است که با من است. ای کوفه اگر جز تو جای دیگری برای من نمانده، و تو نیز دستخوش گردبادهای توفنده‌ای، خدا چهره‌ات را زشت گرداناد [...] خبر یافتم که بسر بر یمن غلبه یافته، به خدا سوگند، پندارم که این قوم بزودی بر شما چیره شوند، زیرا آن‌ها با آنکه بر باطل اند، دست در دست هم دارند و شما با آن که بر حق هستید، پراکنده‌اید. شما امامتان را، که حق با اوست، نافرمانی می‌کنید و آنان پیشوای خود را با آنکه بر باطل است فرمانبردارند. آنان با بیعتی که با پیشوای خود کرده‌اند، امانت نگه می‌دارند و شما خیانت می‌ورزید» (طبری، ۱۳۷۵: ۶/ ۶۶-۷۹، بلعمی، ۱۳۷۸: ۳/ ۶۱۰).

در این میان عبدالله نسبت به سایرین وفادارانه‌تر عمل کرد. او در بازگرداندن منحرفین خوارج بعد از صفین تلاش زیادی کرد و بعد از سه روز مناقشه و شبهه‌پراکنی، توانست نیمی از ساکنان «حروراء» را قانع ساخته و از شورش بر علی علیه السلام باز دارد و به کوفه بازگرداند (بلاذری، ۱۴۱۷: ۲/ ۳۶۰-۳۶۱؛ خالدی، بی‌تا: ۳۱۶). همچنان که وقتی به عنوان نماینده و ناظر علی علیه السلام به همراه چهارصد نفر در ماجرای حکمیت حاضر شد، ابوموسی را از فریب و دسیسه‌های عمروعاص بازداشت. البته او نیز در ابتدا در موضوع بیت‌المال بصره با امام به مشکل خورده بود. با شهادت امام علی علیه السلام، فرزندان عباس علی‌رغم این که از جهت سن بزرگ‌تر از امام حسن علیه السلام بودند، نه تنها بر خلافت امام حسن علیه السلام اذعان کردند بلکه بنا به روایت‌های مختلف عبدالله (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۸/ ۴) یا عبیدالله - که از یمن گریخته و در کوفه ساکن شده بود. (بلاذری، ۱۴۱۷: ۳/ ۲۸) مردم را به بیعت با حسن علیه السلام تشویق می‌کرد. با این حال در همین زمان نیز در وفاداری خود سستی کرده و باز هم به اختلاف منابع عبدالله یا عبیدالله که فرماندهی کل و یا طلایه‌دار سپاه امام حسن علیه السلام را در مقابل معاویه داشت، خیانت کرد و با پیوستن به معاویه، امام حسن علیه السلام را تنها گذاشت (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲/ ۱۴۱؛ اصفهانی، ۱۳۳۹: ۱/ ۹۵).

بعد از این نیز فرزندان و نوادگان عباس همواره فرصت‌طلبانه به رابطه خود با علویان می‌نگریستند. عبدالله بن عباس در کربلا حاضر نشد، با این حال امام حسین علیه السلام را مشفقانه از خیانت کوفیان بیم داد. امری که یکبار دیگر و به توسط داود بن علی بن عبدالله بن عباس در مقابل زید شهید نیز تکرار شد. داود که از تصمیم زید برای قیام در کوفه آگاه شده بود خطاب به او گفت: «ای پسر عمو، اینان فریب می‌دهند، مگر از یاری کسی که به

نزد آنها از تو عزیزتر بود یعنی جدت علی بن ابی طالب علیه السلام باز نماندند تا کشته شد و پس از او حسن علیه السلام بود که با وی بیعت کردند، سپس بر او تاختند و عبایش را از گردنش کشیدند و خیمه‌گاهش را غارت کردند و زخم‌دارش کردند. مگر جدت حسین علیه السلام را بیرون نکشیدند و برای او قسم‌های مؤکد یاد نکردند، آنگاه از یاری وی بازماندند و به دشمن تسلیمش کردند. به این امر نیز رضایت نداده و او را کشتند. چنین مکن و به آنها باز نگردد» (طبری، ۱۳۷۵: ۱۰/۴۲۶۱).

بهره‌گیری عباسیان از روش‌ها و شعائر شیعی در قیام

امروزه عمدتاً شیعیان قیام عباسی را حرکتی شیعی تلقی نمی‌کنند؛ این حرکت دارای ویژگی‌هایی بود که در ابتدا بر شیعی بودن آن صحنه می‌گذاشتند. طرفداران خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نقاط مختلف جهان اسلام بدون درک صحیح از ریشه قیام‌های صورت گرفته، از مدعیان قیام‌های شیعی حمایت می‌کردند. عباسیان آگاهانه مسیری را پیش گرفتند که بسیاری از مشخصه‌های آن با حرکت‌های علوی و بعضاً شیعی همخوانی داشت. ادعای امامت آن‌ها، مناطق انتخابی به منظور قیام، شعار انقلابی و گروه‌های مورد اتکای آنها همگی ویژگی شیعی داشتند. آنها بسیار زیرکانه و پنهانی از نیروی حامی علویان در راستای اهداف خود سود جستند. عباسیان به محض پیروزی، خیلی از آنها را از اطراف خود طرد کرده، تلاش کردند اساس دیگری برای حکومت خود سازماندهی کنند. بنیانی که امروز می‌توان آن را اساساً سنی دانست. این موضوع موجب رمیدگی حامیان آغازین آنها در عصر اول خلافت شد.

۱. ادعای امامت عباسیان

از مهم‌ترین اصول مذهب تشیع، امامت است. این اندیشه از همان آغاز شکل‌گیری خلافت اسلامی نقطه فصل عقاید شیعی با سایر فرق اسلامی بوده است. اندیشه شیعی در تمام دوره‌ها با ادعای امامت و اصطلاحاً قدرت کاریزمای مدعی امامت تبلور می‌یافت. در هر دوره‌ای اگر فردی هاشمی در جهان اسلام ادعای امامت داشت، اندیشه و حرکت او را شیعی دانسته‌اند. عباس بزرگ خاندان بنی‌عباس هیچ‌گاه ادعای امامت و جانشینی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را نداشت. شاید ویژگی‌های رفتاری او در عصر رسالت و پذیرش دیر هنگام دین اسلام مانع چنین ادعائی شده بود. پسران او نیز چنین ادعایی نداشتند و موضعی نزدیک به مواضع علویان داشتند. نوادگان عباس نیز بنا به روایت‌های مختلف هیچ یک تا سال صد هجری و خلافت عمر بن عبدالعزیز ادعای امامت نکردند. آنها در آغاز قرن دوم هجری ادعای

امامت کردند. در رابطه با ادعای امامت آنها دو روایت معروف وجود دارد. نخست، این که در این زمان - حدود سال نود و نه هجری - عبدالله بن محمد بن علی بن ابیطالب علیه السلام معروف به ابوهاشم با سلیمان بن عبدالملک خلیفه اموی در شام دیدار کرد و به عربستان بازگشت. او ظاهراً مورد اکرام و احترام خلیفه قرار گرفت، اما جایگاهش نزد تعدادی از مسلمانان، حسادت و ترس خلیفه را نیز برانگیخت. از این رو کسی را فرستاد تا در بین راه بازگشت از شام به حجاز شیر آمیخته به زهر به او خوراند و چون ابوهاشم احساس مرگ کرد به سمت سرزمین بلقاء و خیمه عباسیان در روستای حمیمیه رفت. در آن جا علی بن عبدالله بن عباس بزرگ عباسیان از او استقبال کرد و توانست اسرار دعوت داعیان شیعی امامت ابوهاشم را برای فرزندش محمد، در اختیار بگیرد. البته آورده اند ابوهاشم نیز از شیعیان خود خواست تا از محمد پیروی کنند *(أخبارالدولة العباسية وفيه أخبار العباس وولده، ۱۳۹۱: ۱۶۵؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۳ / ۲۵۴)*.

این روایت مورد شک و تردید مورخین است، اما از نظر زمانی و تاریخی با آغاز حرکت عباسیان همخوانی دارد. تا مرگ سلیمان و خلافت عمر بن عبدالعزیز، یعنی حدود سال صد هجری هیچ نشانه‌ای از حرکت انقلابی عباسیان یافت نمی‌شود. در آن زمان عباسیان به دو علت بر موج اعتراض‌های ضد اموی سوار شده و داعیه امامت کردند. اول مرگ ابوهاشم و ابهامی که در مورد جانشینی او شکل گرفته بود و این موضوع عباسیان را قادر ساخت تا از این وضعیت استفاده کرده و در کنار سایر مدعیان جانشینی وی، خود را به عنوان یک گزینه امامت معرفی کنند تا به این صورت داعیه امامت آنها اساسی علوی داشته باشد. دوم بستری بود که در عهد خلافت عمر بن عبدالعزیز فراهم شده بود. آزادی‌های دوره او موجب شد تا نوادگان محافظه کار عباسی پایه‌های انقلاب خود را بنا نهند. آنها خواهان امامت برای محمد بن علی شدند و بعد او از امامت فرزندش ابراهیم معروف به امام حمایت کردند تا این امامت به سفاح رسید و او توانست خلافت و امامت را در خود جمع کند.

روایت دوم که احتمالاً در عصر خلافت عباسی ساخته شده مربوط به راوندیه است و در دوره مهدی عباسی (حک. ۱۵۹ - ۱۶۹) مورد توجه واقع شده است *(أخبارالدولة العباسية وفيه أخبار العباس وولده، ۱۳۹۱: ۱۶۵)*. این گروه ریشه امامت عباسیان را به عباس و مزده امامت او توسط رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر می‌گردانند. بر اساس این نوید، فرزندان عباس همیشه به خلافت طمع داشته و می‌خواستند به آرزوی خود برسند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵ / ۳۷). برخی از راوندیه می‌گفتند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با نص صریح عباس را عیناً و با اسم به این مقام نصب کرده است و آن را اعلام کرده

و به آن تصریح کرده است. امت با این نص مخالفت کرده مرتد شدند و از روی عناد با دستور پیامبر دشمنی کردند. اما برخی دیگر نص صادره را در مورد عباس و فرزندان وی تا روز قیامت می دانستند که به نص خفی و با اشاره به صفات آن ها صادر شده است (ابن تیمیه، ۱۳۸۶: ۱/ ۱۴۹-۱۵۰). آنها در استدلال خود در برابر شیعه علوی می گویند: «زنان که در امامت سهمی ندارند، پس فاطمه علیها السلام و فرزندانش در امامت حقی ندارند و در جائی که عمو زنده باشد سهمی برای پسر عموها باقی نمی ماند. پس نه علی علیه السلام و نه فاطمه علیها السلام و نه فرزندانش در زمانی که عباس زنده بود حقی در امامت ندارند. تنها عباس و فرزندانش هستند که در این امر بر همه مردم برتری دارند» (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲/ ۲۴۱).

استناد به نص برای امامت چه نص صریح و چه نص خفی ریشه علوی دارد. در زمان امام صادق علیه السلام و در حالی که مدعیان علوی و غیر علوی امامت، با ایشان به رقابت برخاستند، امام علیه السلام برای اولین بار اصل نص را پیش کشید؛ به این معنی که امامت موهبتی الهی است که به شخص برگزیده ای از خاندان پیامبر ارزانی می شود و امام وقت قبل از رحلتش و با هدایت خداوندی، امامت خود را با معرفی و تعیین صریح و روشن به امام بعدی منتقل می کند. به این صورت در تمام شرایط سیاسی، اصل امامت به فرد معینی از اعیان فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام محدود می شود؛ اعم از این که فرد دعوی قدرت سیاسی و حکومت داشته باشد یا نداشته باشد. اصلی که تا پیش از این مورد توجه واقع نشده بود. زیدیان آشکارا منکر چنین امری بودند (جعفری، ۱۳۸۶: ۳۳۵). عباسیان وقتی تلاش کردند تا حدود بین خود با علویان را مشخص سازند و برای خلافت خود اصلاتی جدای از امامت علوی ایجاد کنند با التیاج به اصل نص که خود برگرفته از اندیشه های شیعیان علوی بود، مدعی امامت عباس شدند تا از این طریق هر نوع امامت و خلافت غیر عباسی را نامشروع جلوه دهند.

۲. بهره جوئی از شعارهای شیعی

عباسیان زیرکانه و در سایه ای از ابهام، بسیاری از شعائر شیعی را در دوره دعوت خود به کار گرفتند. این نمادها همگی برای مسلمین به عنوان شعائر علوی و شیعی شناخته می شد. آنها از سال صد هجری که انقلاب خود را با فرستادن داعیانی به مناطق مختلف ایران و عراق پیش گرفتند بر روی اصولی تأکید کردند که این اصول در عین این که بر شیعی بودن و ضدیت خلافت اموی تأکید داشت؛ زیرکانه ابهامی در آن نهفته بود. این ابهام که موجب گرایش گروه های مختلف به انقلاب عباسی می شد، هیچ گاه آگاهی کامل در اختیار همه گروه ها قرار نمی داد. ابهامی که تا زمان پیروزی انقلاب عباسی برای بیشتر حامیان آنها وجود داشت. گفته شده که

در کوفه بیش از سی نفر محمد بن علی صاحب دعوت را نمی‌شناختند (اخبارالدولة العباسية و فيه أخبار العباس و ولده، ۱۳۹۱: ۱۹۴) و به سبب بی‌اطلاعی طرفداران، زمانی که ابراهیم امام به دست مروان آخرین خلیفه اموی به قتل رسید، ابوسلمه قصد داشت تا دعوت را به نام علویان کند. زیرا او می‌دانست طرفداران آگاهی صحیحی از صاحب دعوت ندارند و در این راستا برای سه تن از بزرگان علوی، یعنی امام صادق علیه السلام، عبدالله بن حسن (محض) و عمر بن علی نامه‌هایی فرستاد (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲/۲۵۹؛ یعقوبی، بی‌تا: ۲/۲۵۱). این موضوع نشان می‌دهد عامه مردم یا رهبران قیام را به خوبی نمی‌شناختند و یا اینکه آمادگی داشتند با هر یک از بنی‌هاشم که چنین ادعایی داشت بیعت کنند. عباسیان برای دعوت خود شعار «الرضا من آل محمد علیهم السلام» را انتخاب کردند تا برای پیروان این‌گونه تلقی شود که بعد از پیروزی، فردی از خاندان رسالت خلیفه خواهد شد تا گروه‌های حامی بدان رضایت دهند و بر آن اتفاق نظر کنند (اخبارالدولة العباسية و فيه أخبار العباس و ولده، ۱۳۹۴: ۱۹۴؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۴/۲۹۴). بی‌شک در این عصر یکی از مصادیق اصلی آل محمد علیهم السلام خاندان علی علیه السلام بودند، که بعد از فوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ادعای جانشینی او را داشتند و این خواسته را هیچ‌گاه فراموش نکرده بودند. امام حسن علیه السلام در مقابل معاویه قرار گرفت و امام حسین علیه السلام نیز در کربلا به عنوان نماد خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم شهید شده بود. بعد از این نیز هر حرکت شیعی که علیه دستگاه اموی صورت گرفته بود ریشه علوی داشت. حرکت‌های توابین، مختار، زید شهید، یحیی و عبدالله بن معاویه، همگی جایگاه علوی یا نزدیک به علویان داشتند و مسلمانان نیز از شعار آل‌رضا من آل محمد علیهم السلام برداشتی جز خاندان علی علیه السلام نداشتند.

سیاست عباسیان علاوه بر این‌که موجب همگرایی همه گروه‌های دوستدار خاندان رسالت در مقابل دعوت عباسیان می‌شد، می‌توانست صاحب دعوت را نیز از صدمات احتمالی آن مصون دارد. ابهامی که برای طرفداران دعوت در رابطه با صاحب دعوت وجود داشت، درباره دستگاه حکومت اموی نیز صدق می‌کرد. امویان نیز مانند گروه‌های مختلف اسلامی وقتی با شعار آل‌رضا من آل محمد علیهم السلام مواجه می‌شدند بیشتر به علویان شک می‌کردند و عباسیان که در سرزمین شام و نزدیک به پایتخت خلافت خیمه زده بودند کمتر مورد سوء ظن قرار داشتند. یعنی این شعار برای عباسیان کاملاً دو سویه عمل می‌کرد: از یک سو موجب جذب طرفداران شیعه علوی به آنها می‌شد و از سوی دیگر، با پنهان داشتن صاحب دعوت او را از خطرات احتمالی مصون می‌داشت و این خطرات را به سوی علویان سوق می‌داد. یکی از دلایل مصونیت امامان عباسی در دوران طولانی دعوت آنها، شعاری بود که موجب بردار ماندن طولانی مدت زید و فرزندش

یحیی شد (اصفهانی، ۱۳۳۹: ۱/ ۲۲۶-۲۴۵؛ اللیثی، ۱۳۸۷: ۸۰) تا شاید از این طریق به حامیان آنها بفهمانند رهبر قیام به قتل رسیده است و انقلاب سرکوب شده است. زیرا حاکمان اموی از دوره‌های قبل با داعیان عباسی مواجه شده بودند، اما هیچ‌گاه تا دوره پایانی امویان در یافتن سر نخ اصلی انقلاب توانا نبودند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۴/ ۴۲).

القاب از دیگر نشانه‌های شیعی حرکت عباسیان بود. آنها برای حامیان خود لقب‌هایی انتخاب می‌کردند که رابطه مستقیم به آل محمد ﷺ و خاندان رسول الله ﷺ داشت. لقب امام که برای مدعیان عباسی قبل از خلافت بکار می‌رفت نمادی شیعی بود. در بین شیعیان رسم بر این بود که کسانی که نامزد خلافت بودند را امام می‌گفتند و وقتی امام بر منصب قدرت قرار می‌گرفت به او لقب «امیرالمؤمنین» می‌دادند. این موضوع در رابطه با امام علی علیه السلام مصداق داشت و بعدها در رابطه با عباسیان نیز به کار رفت (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۱/ ۶۰۶).

ابوسلمه خلال عامل عباسیان در کوفه و عراق نیز لقب شیعی «وزیر آل محمد» داشت (بلعمی، ۱۳۷۸: ۴/ ۱۰۲۱؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۰/ ۴۵۹۷). این لقب دارای دو جزء بود. اول، عنوان وزیر که اصطلاحی ایرانی بود و در عراق کاربرد داشت، لقبی که در شام آشنا نبود و امویان آن را به کار نمی‌بردند. عباسیان با به کارگیری آن قصد داشتند ایرانیان عراق را به خود متمایل سازند. دوم انتساب به آل محمد ﷺ که پسوندی کاملاً شیعی بود و هدف آن جذب گروه‌های میانه شیعه به انقلاب عباسی بود. ابوسلمه نیز ایرانی و نخستین کسی است که در دولت عباسی عنوان وزارت یافت (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲/ ۲۷۵).

لقب امیر آل محمد نیز از القاب خاصی بود که در عصر انقلاب عباسی به کار گرفته شد. امیر در قاموس اسلامی کسی بود که خود از مشروعیت خلافت و امامت برخوردار نبود و جایگاه خود را در ارتباط با امام برحق بدست می‌آورد. عباسیان این لقب را به ابومسلم خراسانی دادند (بلعمی، ۱۳۷۸: ۴/ ۱۰۲۱) تا اولاً خود را امام مشروع و برحق معرفی کنند که می‌تواند امیرانی را به دیگر مناطق اسلامی گسیل دارد و ثانیاً با انتصاب این لقب به آل محمد ﷺ همچنان از جایگاه علویان و کسانی که بین مسلمین به آل محمد ﷺ معروف بودند بهره‌مند شوند. آنها همچنین ابومسلم را از اهل بیت خواندند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۴/ ۲۲۶) که منظور از آن قطعاً، اهل بیت رسول الله ﷺ بود تا یادآور انتساب سلمان پارسی به اهل بیت توسط رسول الله ﷺ باشد (ابن هشام، بی تا: ۷۰/ ۱). عباسیان از انتساب چنین رابطه‌ای به ابومسلم دو هدف را دنبال می‌کردند. نخست، تحکیم موضع ابومسلم و کسب مشروعیت لازم برای قیام وی و دوم، معرفی خود به عنوان اهل بیت و هم پایه رسول الله ﷺ که حق دارد همانند او که سلمان را به

اهل بیت انتساب داد؛ فردی را در زمره آنها قرار دهد.

انتخاب رنگ و پرچم و بیرق عباسیان در طول قیام نیز برگرفته از شعائر شیعی بود. رنگ سیاه نماد عزاداری شیعیان برای حسین بن علی علیه السلام و نوادگان او مانند زید و یحیی بود. سه فرد نامبرده از محبوب‌ترین شهدای شیعی بودند که هر سه به دست امویان به قتل رسیده بودند. ابومسلم که قصد داشت از همه قدرت‌های موجود برای مقابله با امویان استفاده کند، دستور داد تا رنگ سیاه را برای وحشت دشمن انتخاب کنند (بلعمی، ۱۳۷۸: ۲/ ۹۲۰). این رنگ بر عزادار بودن آنها نسبت به کشتگان بنی‌هاشم توسط امویان اذعان داشت. او همچنین جنازه یحیی بن زید که در جوزجان بردار مانده بود، فرود آورد و مراسم کفن و دفنش را انجام داد (اصفهانی، ۱۳۳۹: ۱/ ۲۴۵).

۳. انتخاب مناطق و قبایل مورد اعتماد عباسیان

در دوره دعوت عباسیان، جهان اسلام از نظر گرایش‌های مذهبی و فرقه‌ای، به پاره‌های مختلف منطقه‌ای و جغرافیایی تقسیم شده بود. قبایل عربی نیز هر یک از گرایش خاصی پیروی می‌کردند. برخی تمایلات سنی داشتند که در این عصر حامیان امویان بودند و گروهی از علویان حمایت می‌کردند که شیعه و یا متمایل به شیعه شناخته می‌شدند. نژادها و ملیت‌های مختلف حاضر در جهان اسلام نیز هر یک به فراخور تمایلات سیاسی با یکی از فرق بالا همراهی می‌کردند و هر میزان اجحاف حکومتی نسبت به آنها بیشتر بود؛ لاجرم از گروه‌های مخالف خلافت که نماد آن شیعیان و علویان بود، حمایت می‌کردند.

عباسیان در انتخاب مناطق دعوت خود دو معیار را مد نظر داشتند. اول، وجود گرایش‌های شیعی بود که نمونه آن انتخاب کوفه برای مرکزیت بخشی از قیام بود و این در حالی بود که انتخاب عراق هیچ‌گاه کاملاً خوشایند عباسیان نبود (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/ ۴۲۷)؛ ولی ظاهراً آنها برای استحکام دعوت خود نیاز به پایگاه قوی و مستحکمی مانند عراق داشتند چرا که مردم عراق عموماً عرب و از قبایل ریشه‌دار بودند و می‌توانستند در تحکیم دعوت عباسی نقش مؤثری داشته باشند. اگر دعوت تنها از سوی عناصر غیر عربی مورد حمایت قرار می‌گرفت به سرعت از سوی خلافت مورد اتهام کفر و زندقه قرار می‌گرفت و سوءظن اعراب برانگیخته می‌شد. محمد بن علی صاحب دعوت عباسی که در پیامی اعتراضی عراقیان را شیعه علی علیه السلام می‌داند (همانجا)؛ با این حال از همان آغاز دعوت، داعیانی را به عراق گسیل کرده بود (دینوری، ۱۳۸۳: ۳۷۵). دوم، بکر بودن ناحیه از وجود گرایش‌های مختلف مذهبی و سیاسی بود. به نظر می‌رسد عباسیان از همان ابتدای دعوت این آگاهی را داشتند که در صورت

پیروزی، نیاز به نیرویی دارند که تنها به خودشان وابسته باشد و بتوانند در مقابل جریان رقیب، یعنی علویان بایستند. در همین راستا به دنبال سرزمینی بودند که تا حد امکان از گرایش‌های فرقه‌ای جهان اسلام به دوره مانده باشد تا حامی عباسیان در دوران حکومت باشد. محمد بن علی در روایتی مشهور به داعیان خود گفت: «کوفه و پیرامونش شیعه علی علیه السلام هستند، بصره عثمانی هستند و طرفدار تز خودداری می‌باشند، مردم جزیره حروری واقعی هستند، عربانی چون موالی، مسلمانانی با اخلاق نصاریند، مردم شام جز پیروی معاویه و خاندان بنی‌امیه و کینه‌توزی و نادانی چیزی ندارند. مردم مکه و مدینه نیز به ابوبکر و عمر چسبیده‌اند. پس بر شماست که به خراسان روی آورید، که شمار ایشان بسیار، استواری ایشان آشکار، سینه‌هایشان باز و دل‌هایشان پاک است. هنوز هوس‌ها ایشان را دسته‌بندی نکرده است» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/۴۲۷).

عباسیان می‌دانستند ایرانیان علاوه بر این که از گرایش‌های فرقه‌ای حاد جهان اسلام به دور مانده‌اند، دل خوشی نیز از امویان و عمال آنها ندارند. تعدی و تجاوز امویان به ایرانیان توسط حاکمان ستمگری چون حجاج بن یوسف ثقفی، قتیبه بن مسلم باهلی و یزید بن مهلب بن ابی صفره موجب دلخوری آنان از خلافت شده بود (صفا، ۱۳۷۸: ۱/۱۳۱۲). از نظر قبایل مورد اعتماد و اتکای عباسیان هم باید گفت آنها قبایلی را انتخاب کردند که شهرت شیعی داشتند و یا حداقل از گرایش ضد اموی برخوردار بودند. آنها عمده داعیان خود را از قبایل یمنی انتخاب کردند. همچنان که نقیبان عباسی عموماً از میان قبایل جنوبی و برخی نیز از میان ربیعه متحد جنوبیان بودند (طبری، ۱۳۷۵: ۱۰/۴۵۵۱).

عباسیان در انتخاب مناطق و گروه‌های حامی قیام نیز متمایل به جریان‌های طرفدار شیعه بودند. آنها عراق و خراسان را انتخاب کردند که هر یک به دلایلی حامی علویان بودند. مردم عراق خصوصاً کوفه زمان خلافت امام علی علیه السلام به تشیع گرایش پیدا کردند و خراسانی‌ها نیز بیشتر به دلایل نژادی و تبعیض‌های خلافت اموی علیه آنها به جریان مخالف خلافت یعنی علویان و بنی‌هاشم تمایل داشتند. در بین قبایل نیز عباسیان به جنوبی‌ها و ربیعه نزدیک شدند که این دو گروه از زمان خلافت امام علی علیه السلام حامی اصلی او و بعدها تشیع به حساب می‌آمدند.

۴. بهره‌مندی از فقه شیعه برای مقابله با امویان

از دیگر روش‌های عباسیان برای بهره‌گیری از نیروی شیعیان، بهره‌مندی از فقه شیعه بود. آنان با تأکید بر روش فقه شیعی به مقابله با فقه امویان برخاستند. ابومسلم در روز عید فطر

سال ۱۲۸ در روستای سفیدنج به دعوت رسمی دست زد و به سلیمان بن کثیر دستور داد تا با طرفداران عباسی نماز عید را اقامه کند. او به سلیمان دستور داد تا مانند شیعیان و برخلاف امویان در ترتیب اقامه نماز و قرائت خطبه، ابتدا نماز بخواند؛ زیرا امویان در نماز عید فطر همانند نماز جمعه عمل می‌کردند و ابتدا خطبه را قرائت می‌کردند. سلیمان بدون اذان و اقامه و پیش از سخنرانی و خطبه، ابتدا نماز را برگزار کرد (طبری، ۱۳۷۵: ۱۰ / ۴۵۱۹). درباره تعداد تکبیرها نیز امویان به قول عبدالله بن مسعود اقتدا می‌کردند و پنج تکبیر در رکعت اول و چهار تکبیر در رکعت دوم می‌گفتند. اما ابومسلم دستور داد با اقتدا به روایت عبدالله بن عباس، هفت تکبیر در رکعت اول و شش تکبیر در رکعت دوم اقامه کند؛ «سلیمان را گفت رسم تکبیر ابن مسعود دست بازدار، و رسم تکبیر ابن عباس کن از بهر آن که دولت آل عباس است» (بلعمی، ۱۳۷۸: ۴ / ۱۰۱۲).

رفتار ابومسلم بیشتر از این که جنبه فقهی و کلامی داشته باشد، اهداف سیاسی و اجتماعی داشت. او با این کار قصد داشت امویان را منحرف از فقه و احکام دین معرفی کند. این درحالی بود که امویان در تدوین فقه اسلامی کم‌ترین دخالت را داشته‌اند و تنها با اقتدا به علمای سلف آن را اعمال می‌کردند.

۵. انتقام از شهدای شیعه

از دیگر نشانه‌های شیعی حرکت عباسی، ادعای آنها در انتقام‌ستانی از شهدای شیعی چه در عصر قیام و چه در آغاز حکومتشان است. آنها علویان و کشتگان آنها را خویشاوندان هم‌قبیله‌ای خود می‌دانستند که در صورت توان می‌بایست انتقام آنان را بستانند. طرفداران شیعی نیز که از عباسیان حمایت می‌کردند همواره در انتظار انتقام از کشتگان خاندان رسول الله ﷺ بودند. در زمان‌هایی که به نزد امام عباسی حاضر می‌شدند، از تأخیر در انتقام قاتلان اهل بیت علیهم‌السلام شکوه می‌کردند. آنها از بردار بودن زید و یحیی و غلبه ترس بر اهل بیت گلایه می‌کردند و امامان عباسی را به انتقام ترغیب می‌کردند. امامان و داعیان نیز یکی از وظایف خود را انتقام قاتلان اهل بیت معرفی می‌کردند و ظاهراً در پی فرصتی مناسب برای انجام این کار بودند (اخبارالدولة العباسية وفيه أخبار العباس وولده، ۱۳۹۱: ۲۴۰).

عباسیان چند اقدام مهم را در این راستا انجام دادند؛ از جمله این که ابومسلم دستور داد تا جنازه یحیی بن زید را که در جوزجان بردار بود، فرود آورده و با احترام کفن و دفن نمایند. همچنین به دستور او تعداد زیادی از قاتلان او را کشتند (بلعمی، ۱۳۷۸: ۴ / ۱۰۲۴). شهرت یحیی بن زید در خراسان به حدی بود که در سال شهادت او در این ناحیه هر پسری که متولد

شد او را به نام یحیی یا پدرش زید نامیدند (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲/۲۱۷). ابومسلم با درک چنین جایگاهی تلاش کرد با کفن و دفن محترمانه و برگزاری مراسم عزاداری برای وی، طرفداران علوی یا شیعیان زیدی را به خود جلب کند.

عباسیان پس از به قدرت رسیدن این سیاست را دنبال کردند. حدود نود تن از بنی امیه نزد عبدالله سفاح برای کسب امان حاضر شده بودند. اگرچه در ابتدا سفاح تصمیم داشت به آنها امان دهد، اما شعری که شبل مولای بنی هاشم خواند موجب تحریک وی و قتل همه آنها به طرز فجیع شد. او دستور داد آنها را با گرز زدند تا تعدادی مردند و برخی نیز نیمه جان رها شدند. سپس بر بدن‌های مرده و بی‌رمق آنها سفره انداخت و برای تناول غذا نشستند و این در حالی بود که بعضی از آنها در زیر بساط ناله می‌کردند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵/۶۱).

نمونه دیگر زمانی است که هیأتی از زنان و دختران مروان آخرین خلیفه اموی نزد صالح بن علی عموی سفاح آمدند تا به او پناهنده شوند. دختر مروان که بزرگ هیأت بود خطاب به صالح گفت: «ای عم امیرالمؤمنین خداوند آن چه تو در حکومت و فرمانروایی دوست داری برای تو نگه دارد و آنچه را که تو می‌خواهی حفظ و نگهداری کند. ما دختران تو و دختران برادرت و پسر عم تو هستیم. عفو عدالت تو به اندازه ظلم و تعدی ما باشد که این عفو شامل حال ما گردد». صالح در جواب آنها گفت به خدا یک نفر از شما را زنده نمی‌گذارم! مگر پدرت برادرزاده من ابراهیم امام را نکشت؟ مگر هشام زید را نکشت و به دار نکشید؟ مگر ولید یحیی را نکشت و در خراسان به دار نیاویخت؟ مگر شما حسین بن علی علیه السلام و مسلم را را نکشتید؟ چه چیز موجب می‌شود شما را زنده نگهدارم؟ (همان: ۶۰).

رهبران شیعی مانند حسین بن علی علیه السلام، زید بن علی علیه السلام و یحیی پسر زید در بین عامه مسلمین از دو جهت مقدس بودند: یک گروه کسانی بودند که این افراد را مستحقان واقعی قدرت می‌دانستند و از هر فرد منتقم آنها حمایت می‌کردند. این دسته از مسلمانان شیعیان فقهی و اصولی بودند و شناخت صحیحی از جریان‌های مختلف هاشمی داشتند و قطعاً تفاوت عباسیان و علویان را درک می‌کردند؛ اما صرفاً به دلیل انتقام‌ستانی از کشتگان علوی با عباسیان همراهی می‌کردند و احتمالاً همین‌ها بودند که خیلی زود پس از پیروزی عباسیان از آنها بریده و دوباره به سوی علویان گرایش یافتند.

گروه دوم، عامه مسلمین بودند که شهدای شیعی را نوادگان رسول الله صلی الله علیه و آله می‌دانستند و از جهت آیه «الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى» (شوری، ۲۳)، دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام و انتقام‌ستانی از قاتلان آنها را وظیفه هر مسلمانی می‌دانستند. این‌ها شناخت صحیحی از گروه‌های مختلف

شیعی نداشتند و به هر ندائی که به جنگ با دشمنان خاندان رسول الله ﷺ فریاد می زد، جواب مثبت می دادند. عمده مردم خراسان به این صورت طرفدار رسالت بودند و پس از دستیابی عباسیان به قدرت آنها را مصداق واقعی اهل بیت تلقی کردند و بر اساس اندیشه‌ای مذهبی به پیروی از آنها برخاستند. آنها توسط فرقه نگاران به «راوندیه» معروف شدند.

به هر جهت استفاده از شعار انتقام ستانی می توانست قیام عباسیان را به شدت تقویت کند و آنها را در مسیر غلبه بر امویان یاری دهد. قیام عباسی موقعیتی داشت که می توانست از این حربه به خوبی بهره مند شود. چند قیام شیعی پیش از این در قرن اول هجری و ابتدای قرن دوم به وسیله دستگاه اموی سرکوب شده بود و رهبران آنها به طرز فجیعی به قتل رسیده بودند. این موضوع موجب داغدار شدن قلوب شیعیان و آمادگی آنها برای انتقام از امویان بود. عباسیان به خوبی از این موقعیت به سود خود استفاده کرده و توانستند طرفداران آنها را با شعارهای انتقام ستانی به سوی خود جلب کنند.

نتیجه

قیام عباسیان در براندازی خلافت اموی یکی از قیام‌های مهم اسلامی در قرن دوم هجری است. عباسیان که تا پیش از آن به هیچ وجه داعیه امامت و خلافت نداشتند در پی تحولات به وجود آمده در ابتدای قرن دوم هجری، از جمله فوت ابوهاشم نوه امام علی علیه السلام و امام کیسانیه، بهره برده و خود را به عنوان جانشینان او معرفی کردند و پایه‌های قیام خود را بنا نهادند. آنها طی سیاستی زیرکانه بسیاری از الگوها و شعارهای شیعی و علوی را اقتباس کردند و همین موضوع نقش مهمی در موفقیت و پیروزی آنها داشت. از جمله موارد بهره‌مندی آنها از روش‌های شیعی می توان به ادعای امامت توسط عباسیان و همین‌طور بهره‌مندی از شعارهای شیعی، مانند شعار «الرضا من آل محمد علیهم السلام» اشاره کرد. عباسیان در انتخاب مناطق و قبائل مورد اعتماد خود نیز به گروه‌های وفادار نسبت به علویان یا حداقل مخالف امویان تکیه کردند. آنها در دوره قیام و ابتدای خلافت به مقابله فقهی با امویان برخاستند و از این‌رو از فقه شیعه بهره برده بودند. هر چند بیشتر مورخین اذعان دارند که امویان در تدوین فقه و مسائل دینی ورود زیادی نداشتند و بیشتر توجه آنها به امور دنیوی و سیاسی بوده است؛ اما عباسیان قصد داشتند از این طریق و جاهت دینی آنها را خدشه دار کنند. دیگر بهره‌مندی عباسیان از روش‌های علویان در جهت تحکیم پایه‌های قیام، سر دادن شعارهای انتقام ستانه از قاتلان بزرگان شیعه و علویان بود. آنها انتقام گرفتن از خون امام حسین علیه السلام، زید و فرزندش یحیی را

هدف خود معرفی می‌کردند و آن را وسیله‌ای برای جذب طرفداران علوی به سوی خود می‌دانستند. این عوامل سبب شد تا عباسیان با بهره‌مندی از شعارها و روش‌های شیعی و علوی، پایه‌های قیام خود را مستحکم کنند. عباسیان در نهایت با پیروزی بر خلافت اموی به بسیاری از وعده‌ها و شعارهای خود پشت کرده و سرانجام همان مسیر امویان را در اداره حکومت پیش گرفتند. از این رو، امروزه از نگاه شیعیان خلافت عباسی با خلافت اموی تفاوت ماهوی ندارد.

منابع

- قرآن کریم.
- ابن ابی الحديد، عبد الحميد بن هبة الله (١٤٠٤)، شرح نهج البلاغة، تصحيح محمد ابوالفضل ابراهيم، جلد ٤، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي.
- ابن اثير، عز الدين على (١٣٧١)، كامل تاريخ بزرگ اسلام وايران، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خليلی، جلد ١٣، ١٤ و ١٥، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن تيميه، ابوالعباس احمد (١٣٨٦)، مختصر منهاج السنه، ترجمه اسحاق دبيري، جلد ١، تهران، بی نا.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (١٣٧٥)، مقدمه، ترجمه محمد پروين گنابادی، تهران، علمی و فرهنگي.
- ابن هشام الحميري المعافري، عبد الملك (بی تا)، السيرة النبوية، تحقيق مصطفى السقا و ابراهيم الأبياري و عبد الحفيظ شلبي، جلد ١، بيروت، دار المعرفة.
- اخبار الدولة العباسية وفيه أخبار العباس وولده (١٣٩١)، تحقيق عبدالعزيز الدوري و عبدالجبار المطلبي، بيروت، دارالطليعة.
- اصفهانی، ابو الفرج على بن الحسين (١٣٣٩)، مقاتل الطالبين، ترجمه جواد فاضل، جلد ١، تهران، کتابفروشی علی اکبر علمی.
- بلاذري، احمد بن يحيى (١٤١٧)، انساب الاشراف، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلي، جلد ٢ و ٣، بيروت، دارالفكر.
- بلعمي، ابو على (١٣٧٨)، تاريخنامه طبري، تصحيح محمد روشن، جلد ٣ و ٤، تهران، نشر سروش / البرز.
- جعفري، حسين محمد (١٣٨٦)، تشيع در مسير تاريخ، ترجمه سيد محمد تقی آيت اللهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي.
- خالدی، صلاح عبدالفتاح (بی تا)، خلفای راشدين، انتشارات المكتبه الشامله.
- دينوري، ابو حنيفه (١٣٨٣)، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی.
- الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (١٤٠٧)، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير و الأعلام، جلد ٣، بيروت، دار الكتاب العربي.
- الليثي، سميره مختار (١٣٨٧)، مبارزات شيعيان در دوره نخست خلافت عباسيان، ترجمه سيد كاظم طباطبائي، مشهد، به نشر.

- شریف الرضی، محمد بن حسین (۱۳۷۸)، نهج البلاغه، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۸)، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۱، تهران، انتشارات فردوس.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵)، تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده، جلد ۴، ۶ و ۱۰، تهران، اساطیر.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۸)، تحفة الأولیاء: ترجمه أصول کافی، ترجمه محمد علی اردکانی، جلد ۱، قم، دار الحدیث.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۳۷۴)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابو القاسم پاینده، جلد ۲، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن أحمد (۱۳۶۱)، أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، ترجمه علینقی منزوی، جلد ۲، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح (۱۳۷۱)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، جلد ۲، انتشارات علمی و فرهنگی.